

## بشریت در حال سقوط

عقاید ایمان امپراطوری دلیابرت روم و افکار  
ناباوران کلیسا و آنچه که امروز در دنیا غرب  
میگذرد

هنگامیکه دوران تمدن کشور روم  
فرانسیس ( از آنجا که تمدن روم اساس  
واقعی برای تمدن اروپای کنونی است) از  
اینجیت از آن شروع میکنیم (و شما یان  
متعدد سازه سوم خود را بر سر میافکنند  
و آدمی ، خوشن و شادان را پرستش  
میکرد . او بطور کلی به خدا یان این حق  
را نمیداد که در زندگی ما پیش دخالت  
کنند ولی این حق را میداد که به دست کلنها  
دزدندگی مردم دخل و تصرف نمایند .  
و اعتقاد با آنها را مانند دیگر از عبادات و  
وسومی سر حفظ میکرد . و در جنبش  
نیکه برای آنها بر گذار میکرد ؛ از انواع  
لذتها و شادمانیها با آزادی کامل بسبک  
پروستی دو بهیا میرمندی شد .  
و قتیکه نصرانیت ( همانطور که کلیسا  
میخواست ) بر دستگاز حکومت روم ستولی  
گردید ، و مهر گناه ، بر آدمی زده شد  
و نسل بشر خطاکار شناخته شد در نتیجه  
سر حشمت بریز افکنند دوران صورت  
پرستی را شروع کرد . با آنکه در اصل  
نظر سببیت دوباره انسان طوری بود

که او را شامل عنايات خدا میدانست  
ولی خطای حضرت آدم ( همانطور که  
کلیسا می پنداشت ) بر مرتدا در گناه و  
دوری از رحمت حق فروری برد و تیار نشود  
بجای خنده یعنی مسیح پیمان کرد تا با  
فدای خویش ، گناه این خطا را بدهد  
اما اینکار توانست آدم را سر افراز  
سازد ، و برای آنکه بدنامت دهند بطریق  
شود و مورد بخشش کامل قرار گیرد ، و  
یا نجات دهند منع کردند ، بر اولاد  
گردید که در طول زندگی در اینست بکنند  
و تحمل دلت خواری و رنج نمایند ؛  
از این جهت خواسته های نظری و  
غریز جمعی را بدو رشت و سببیت گوناگون  
و خطا نداشتند ، و بطوریکه بعد از توحیح  
خواهیم داد همین امر باعث پهایش ،  
و زهدانیت و عکس العملها از حیثانیت  
دروا با گردید .  
هنگامیکه عکس العمل پدید آمد و  
انها علیه کلیسا و پندارهایش و بطور کلی  
مقایمیدش ؛ قیام کرد . نظریه تلاشی  
برای بشریت پدید آمد و تمام توجه

منسک به عقل گردید .

در نیم قرن هجدهم که آنرا عصر  
روشنایی میگویند ، عمل بنظر لیهام بودی  
شناخته شد ، که جهان خارج آفریده آن است  
و میتواند بر تمام نواحی زندگی تسلط یابد  
و در تمام آن موارد برای خود عمل نماید  
و انسان از اینجیت در گناهانش آزادی  
کامل دارد و کسی جز خودش حق ندارد  
آن را محدود نماید ، از این راه عصر  
دخالتین در زندگی افراد بشر پایان یافت  
عصر روشنائی با پایان قرن هجدهم  
پایان پذیرفت و قرن نوزدهم فرامید و  
شرطه مهلك خود را بر بیکر انسانیت و  
فلسفه عقلی او وارد ساخت ؛ زیرا فلسفه  
دانشگنی ، این قرن اعلام میکرد که  
و ساده و همان خدایت ؛ اوست که عقل  
را پدید می آورد و در ادراکات انسان  
اثر میکند ؛

از این راهم تفرقه انسان کوچک ،  
عبر شد ، نتیجتا توانست خدای خود  
و خدای اشیا دیگر باشد بلکه خلاق  
و علمیت او بیجا نماد ، بشمار آمد .  
سی و دالین ، با تئوری تکامل  
دو چیز حیوانات و آنچه انسان از نسل  
میسون است از همان تازدهای برای بشریت  
آورد و کتاب « بنیاد انواع » را در سال  
( ۱۸۵۹ ) و کتاب « اصل انسان » را در  
سال ( ۱۸۷۱ ) منتشر ساخت .

از این راه آدمی تمام شخصیتی را  
که طرز تفکر منعی از قبول کرامت و  
گل سر سبد عالم بودن با خواص میکند  
از دست داد همانطور که فایده نمتهایش  
از قبیل : شیت بودن و استقلال و تسلط  
داشتن که فلسفه « تصور روشنائی »

یا عنايت میکرد ، گردیده آدمی در این  
عصر ، بشکل حیوانی در آمدناتند بیکر  
حیوانات و اگر برای او سببهای در  
این عصر هست بر گشت آن به حیوانات  
دیگر در دوران گذشته است همانطور که  
« ژولیان هکسلی » میگوید ؛

« بعد از آن مکتبها ، مکتب روانشناسی  
و فری پد ، و مکتب سیسی د کازل  
مارکس ، پدید آمد و ضرب مهلك خود  
را بر بیکر انسانیت وارد ساخت .  
فری پد تمام انگیزه میلیاتی آدمی را  
به فری پد جنسی بر میگردداند و او را  
محکوم فری پد جنسی میداند ، و کازل  
مارکس ، تمام حیوانات تاریخ را به  
ساخته بلا اراده اقتصاد و مسائل تولید  
میداند ؛



این طرز تفکر که آدمی نسبت بخود  
و جهان خارج از خود داشته و همه روزه  
رشتانهای وجود میگرد فته طبیعاً در تمامها  
وقوا این زندگی و رفتار فردی و اجتماعیش  
اثرات سوئی داشته است زیرا ؛ بیچونوجه  
ممکن نیست میان طرز تفکر آدمی و  
رفتار خارجیش جدائی افکنند .

و همچنین اثرات سوء این طرز تفکر  
غلط ، در رفتارش در برابر میلیاتی  
فطری و استعدادها و نیروهایش و اخلاق  
پسندیده اجتماعیش آشکار گردید .  
لذا همواره اروپا گرفتار افراط و  
تفریط بود ، افراط و تفریط میان فشار و  
بی بروائی ، با بحال کردن تمام غرائز و  
میلها و نیروهای طبیعی که در آدمی فرار  
داده شده و آزادی بی حساب و مهریگانه

طریق اعتدال را نیمه بود و راه درست را طی نکرد. و ما از بلانی که از این ناحیه بر سر مردم اروپا آمده از دوران حکومت روم شاهد می آوریم ...

«در این امر یکنانی در کتاب خود «دین و دانش» حالت روم را پیش از آنکه وارد نصرانیت شود این چنین تصویر میکند: هنگامیکه دولت روم از لحاظ نیروی جنگی و نفوذ سیاسی و تمدن و فرهنگ، باوح عرب خود رسید، از لحاظ اخلاق و انسانیت و ممانعت به پست ترین درجه ممکن عقب نشینی کرد و به منحلای حد اقل و فساد گرفتار آمد. سرگرم عیاشی و خوشگذرانی و شیفته مظاهر زور گداز مادی گردید. زیرا عقیده آنها زندگی در کایابی از مظاهر زور گداز مادی خلاصه میشد که آدمی می نیفتد از نعمتها و لذات آن بطور کامل بهره مند گردد و حتی روزهای که گاهی می گرفتند باین جهت بوده که بیشتر بتواند از خوردن غذا لذت ببرد و راه اعتدال پیمود نشان نیز بخاطر این بوده که دوران لذت و کامیابی شان طولانی تر گردد. نیز مای غذایشان رنگین باطر فضای طلا و نقره مرصع بجواهر بود، خدمتگذار اینکه لباسهای زیبا و جالب پوشیده داشتند مشغول پذیرائی آنها بودند؛ دوشیرگان، طناب و عنقودگر روی وزان برهنه بوالیوس و هرزه به دلبری و دل...

آرائی اشتغال داشتند و وجود جسمهای تجملی و مباهاتهای وسیع برای سرگرمی و کشتی که در آنها تفرمانان با یکدیگر وبا پادشاهان شیر میگردند تا هر قریب فانی آمده و باغرقه درخوش نمایند، از اشکال دیگر خوشگذرانیها و عیاشیهای آنان بود.

این کشور گشایانیکه دنیا را گرفتار سرگرمی و اضطراب نموده اند تصور میگردند اگر در دنیا چیزی باشد که آدمی در مقابلش خنوع کند و تسلیم شود تنها نیرو و قدرت است زیرا آنها فکر میکنند: همین نیرو و قدرت است که باقی توانائی میدهد نزدیک دیگران با معرفی جبین بود که همسفران نموده اند؛ از چنگشان در آورده و هنگامیکه آنها در میدان جنگ با نیروی بازو پیروز شد، در آنوقت میتواند اموال و اسلحه دیگران را مصادره کند و زمینهای اقطاعی بوجود آورد.

در ممالک ایران حکومت دوم، رمز این نیروی توانا بود مانند ولنا نظام مدنی روم حکایت از انا بیت و قدرت سلطان آن میکند، لیکن اینهم روپوش فریبانی پیش نیست همچنانکه در دوران انحطاط تمدن یونان دیدیم (۱)

(۱) نقل از کتاب «مفداخر العالم بانحطاط المسلمین» ص ۱۳۹ - ۱۴۰ طبع دوم.